



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و پنجاه و نهم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۲ گنج حضور، بخش پنجم

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۵

چشم او ماندهست در جوی روان

بی خبر از ذوق آب آسمان

چشم انسان من ذهنی در این لحظه به علت نیازمندی به جهان، به آن چه که ذهن نشان می دهد و فکرهای پشت سرهم که مانند جویی روان از ذهنش می گذرد دوخته شده است و از ذوق آب آسمان گشوده شده درون که در اثر فضاگشایی می جوشد و بالا می آید بی خبر است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۶

مَرکبِ هَمّتِ سوی اسباب راند

از مُسَبِّبِ لاجَرَمِ محروم ماند

* لاجرم: به ناچار

انسانی که من ذهنی دارد، تمام همت و اراده خود را در سبب سازی و علت و معلول کردن چیزها و از وضعیتی به وضعیت دیگر رفتن، قرار داد؛ بنابراین او از مُسَبِّبِ که تمام وضعیتها را ایجاد می کند غافل ماند.

نکته: اگر جوی روان ذهن ما را رها نمی کند و مرتب از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر می پریم، در این صورت فقط باید به این موضوع آگاه بوده، آن را در هشیاری خود نگه داریم و بدانیم که فکرهای همانیده به ما کمک نخواهند کرد؛ آن گاه ناگهان جوی روان فکرها قطع و فضا باز خواهد شد.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

آن که بیند او مُسَبِّب را عَیَان

کی نَهَد دل بر سبب‌های جهان؟

آن کسی که فضا را باز کرده و آشکارا سبب‌ساز و به‌وجودآورندهٔ اتفاقات را می‌بیند و درمی‌یابد که خداوند با خرد فضای گشوده‌شده و از طریق «کُنْ فَکَانَ» کارها را درست می‌کند، در این صورت او کی دل‌بستهٔ قوانین علت و معلول و سبب‌سازی ذهن می‌شود و از فکری به فکر دیگر می‌پرد؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۹

چون شدی مَن کَانَ لِلَّهِ از وَلَّهِ

من تو را باشم، که کَانَ لِلَّهِ لَهُ

*وَلَّهُ: حیرت

[مولانا از زبان خدا می‌گوید] ای انسان وقتی فضا را گشودی، به آن چه ذهن نشان می‌دهد اهمیت ندادی و از شدت عشق حیران و شیدا شده، تماماً برای من شدی، در این صورت من نیز برای تو می‌شوم.

حدیث

«مَن کَانَ لِلَّهِ کَانَ لِلَّهِ لَهُ.»

«هر که برای خدا باشد، خدا نیز برای اوست.»



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۷

سِرِّ مُوتُوا قَبْلَ مَوْتِ اِنِّ بُوْدَ

گَزِ پَسِ مُرْدِنِ، غَنِيْمَتِهَا رَسِدْ

رازِ «بمیرید قبل از این که مرگ طبیعی شما فرارسد.» چیست؟ پس از مُردنِ اختیاری و هشیارانۀ من ذهنی، پاداش و غنائم می‌رسد، یعنی به بی‌نهایت خداوند زنده می‌شوید و شادی و آرامش بی‌سبب شما را فرامی‌گیرد؛ پس حدیث «بمیرید قبل از این که بمیرید» را اجرا کنید.

نکته ۱: باید در خود بازبینی کنیم که آیا ما نسبت به ذهن می‌میریم؟ یا نه هرچه بیشتر داریم به من ذهنی زنده می‌شویم و می‌خواهیم من ذهنی خودمان را با دیگر من‌های ذهنی مقایسه کنیم و پیش بیفتیم؟

نکته ۲: برای این که بمیریم باید فضا را باز کنیم و چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد جدی نگیریم.

حدیث

«مُوتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوْتُوْا.»

«بمیرید پیش از آن که بمیرید.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۶

دِرْ خَبْرِ بَشْنُوْ تُو اِنِّ پِنْدِ نَكُو

بَيْنَ جَنِّيْكُمْ لَكُمْ اَعْدَى عَدُوْ



تو این اندرزِ خوب را که در یکی از احادیثِ شریف آمده بشنو و به آن عمل کن: «سرسخت‌ترین دشمن شما در درون شماست.» [به عبارتی فکر و عمل کردن برحسب هشیاری جسمی و همانیدگی‌هایی که در مرکز گذاشته‌ایم، سرسخت‌ترین دشمن ماست، بنابراین درمورد این دشمن نباید فقط با ذهن حرف بزنیم، بلکه باید عمل بکنیم.]

حدیث

«أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَبَيْكَ.»

«سرسخت‌ترین دشمن تو، نفسِ تو است که در میانِ دو پهلویت (درونت) جا دارد.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۴

تو به هر صورت که آیی بیستی

که منم این، واللّه آن تو نیستی

ای انسان، تو به هر صورت ذهنی اعم از سیاسی، معنوی، دردمند، محتاج، زشت و زیبا که بیایی و بر آن اساس خود را به دیگران نشان بدهی و بگویی هویت من این است و من همین من ذهنی هستم، در این صورت من به تو می‌گویم به خدا سوگند که تو هیچ‌کدام از این تصاویر نیستی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۶

این تو کی باشی؟ که تو آن اُوحدی

که خوش و زیبا و سرمستِ خودی



بنابراین چگونه ممکن است این من ذهنی که براساس همانیدگی‌ها آن را ایجاد کرده‌ای، هویت حقیقی تو باشد. بلکه تو آلت و آن یکتایی هستی که همیشه سرمست وجود حقیقی خویش هستی و شادی بی سبب داری.

نکته: مردم من ذهنی خود را به همدیگر نشان می‌دهند، بر آن اساس خود را توصیف کرده و می‌گویند من این هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۶

دیده‌ای کاو از عَدَم آمد پدید

ذاتِ هستی را همه معدوم دید

هر چشمی که برحسب همانیدگی پدید می‌آید، ذاتِ هستی، خداوند و «من اصلی» انسان را بی‌ارزش، معدوم و هیچ می‌بیند.

نکته: علت این که ما در ذهن زیاد حرف می‌زنیم، برحسب سبب‌سازی ذهن فکر و عمل کرده و وقت را تلف می‌کنیم، این است که با چشمِ ذهن خداوند را بی‌ارزش می‌دانیم و اهمیتی برای حقیقت وجودی خویش قائل نیستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۳۸

ای دهندهٔ عقل‌ها، فریاد رس

تا نخواهی تو نخواهد هیچ‌کس

خداوندا، ای دهندهٔ عقل‌ها به فریاد ما برس، زیرا اگر تو نخواهی، هیچ‌کس نخواهد خواست. یعنی عملاً من با فضاگشایی مرکز را عدم می‌کنم و عدم نگه می‌دارم و اگر تابه‌حال با من ذهنی یا سبب‌سازی ذهن چیزی می‌خواستم، دیگر نمی‌خواهم، بلکه می‌خواهم خداوند با «قضا و کُنْ فکانش» بخواهد و روی من کار کند، ولو این که از نظر ذهن بی‌مراد می‌شوم. به بیانی دیگر، من نسبت به عقل من ذهنی‌ام گر شده و به عقل کل یا عقل خدا گوش می‌کنم.



نکته: برای این که خداوند «بخواهد»، ما باید فضا را باز و مرکز را عدم کنیم و عدم نگه داریم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۷

سَحْرَ الْعَيْنِ چه باشد، که جهان خشک نماید

بر عام و بر عارف چو گلستان رضایی

*سَحْرَ الْعَيْنِ: سحر کرد چشم‌ها را، اقتباس از آیه ۱۱۶ سوره اعراف، مجازاً هر چیز بیرونی که به دیدِ ذهنِ ما یا به چشمِ سحرشده‌ما، ما را از حوادث مصون می‌دارد.

سحر شدن و دیدن برحسب همانیدگی‌ها چه ارزشی دارد، درحالی که جهان پیش انسان‌های عادی که من‌ذهنی دارند و با هشیاری جسمی عمل می‌کنند بی‌مزه و بی‌جان است و برای انسان‌هایی که با زندگی یکی شده‌اند، تبدیل به گلستانِ رضا شده‌است.

نکته: باید بدانیم که هر موقع فضا را باز می‌کنیم، از جنس خداوند و گلستانِ رضا می‌شویم و هر موقع فضا را می‌بندیم از جنس شیطان شده، خشک می‌شویم، درنتیجه روی یکدیگر اثر بد گذاشته و جهان را خراب می‌کنیم. بنابراین باید از خود پرسیم چرا همانیدگی‌ها و دیدن برحسب جسم این‌قدر برایمان مهم و جدی‌ست و چرا باید زیر نفوذ جسم‌ها باشیم؟

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۱۶

«قَالَ الْفُلُوكَا فَلَمَّا الْفُلُوكَا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ.»

«گفت: شما بیفکنید. چون افکندند، دیدگان مردم را جادو کردند و آنان را ترسانیدند و جادویی عظیم آوردند.»



[ما در ذهن جادوگران فرعون هستیم و با همانیده شدن با چیزها مار درست می‌کنیم و آن‌ها را زندگی می‌دانیم، درحالی‌که متوجه نیستیم حرکت فکرها در ذهن، زندگی نیستند. حال اگر یک موسی یا انسان فضاگشایی بیاید و مرکز را عدم کند، در این صورت این فضای باز شده مانند ازدهایی مارهای همانیدگی و فکرهای مسلسل‌وار را می‌خورد.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۱

چون درافگندت در این آلوده روذ

دم به دم می‌خوان و می‌دم قلّ اَعُوذ

*رود: رود

*قلّ: بگو.

*اَعُوذ: پناه می‌برم.

هرگاه دنیا تو را در رود کثیف و آلوده خود افکند، یعنی هرگاه دنیا سبب شد که آلوده هشیاری جسمی و دردها شوی، در این صورت لحظه‌به‌لحظه «قلّ اَعُوذ» را بخوان و فوت کن. به عبارتی دیگر باید هر لحظه از شرّ فکرهای همانیده و آلوده‌به‌درد با فضاگشایی به خدا پناه ببریم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۲

تا رهی زین جادویّ و زین قلّق

استعادت خواه از ربّ الفلق

*قلّق: اضطراب و پریشانی



*استِعَاذَت: استِعَاذَةُ، پناه خواستن

*رَبُّ الْفَلَق: پروردگار بامداد، پروردگار آفریدگان

برای این که از جادو شدن و دیدن برحسب همانیدگی‌ها و اضطراب و دردهای من‌ذهنی رها شوی، از پروردگاری که تبدیل‌کننده شب ذهن به روز حضور و گشاینده بامداد هشیاری است پناه بخواه.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۳

ز آن نبی دُنْیَا را سَحَّارَه خواند

کاو به افسون خلق را در چه نشانَد

*سَحَّارَه: بسیار جادوکننده

ای انسان، پیامبر به این دلیل دنیای مورد علاقه تو را سحاره و جادوگر نامید که این جادوگر سبب افسون و جادو شدن انسان‌ها می‌شود و هرآن‌چه را ذهنشان نشان می‌دهد به مرکزشان می‌آورد تا برحسب آن ببینند. بدین ترتیب دنیا انسان‌ها را با این ذهن همانیده و مرکز انباشته از چیزهای مادی در چاه ذهن نشانده است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۴

هین فسون گرم دارد گنده‌پیر

کرده شاهان را دمِ گرمش اسیر



به هوش باش که این پیرزن گنبدیده دنیا افسونی گرم و مؤثر دارد که انسان از آن خوشش می آید. او با دم گرم و گیرای خود، شاهان یا انسان‌هایی را که ذاتاً از جنس زندگی هستند اسیر کرده و همانیدگی‌های مختلف را به مرکزشان آورده، به طوری که آن‌ها از جنس جسم شده‌اند.

حدیث

«اِحْذَرُوا الدُّنْيَا فَاِنَّهَا اُسْحَرُ مِنْ هَارُوتَ وَمَارُوتَ.»

«بپرهیزید از دنیا که همانا جادوگرتر از هاروت و ماروت است.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۵

در درون سینه نَفَاتات، اوست

عُقده‌های سِحْر را اثبات اوست

*نَفَاتات: جمع نَفَاتَه، به معنی بسیار دمنده

در درون سینه هر انسانی دمندگی جادوگر دنیاست که از طریق من‌ذهنی چیزهای بیرونی را می‌دمد و به مرکز انسان می‌آورد و انرژی منفی آن را نصیبش می‌کند. بدین ترتیب گره‌های جادو و سحر یا همانیدگی‌ها و دردها نیز به جای خداوند در مرکز انسان جایگزین و محکم می‌شود. اثر منفی انسان‌ها روی یکدیگر ناشی از جادو شدن آن‌ها و محکم شدن گره‌های سحر دنیاست.

نکته: دنیا جادوگری است که می‌تواند از طریق ذهنمان همانیدگی‌ها را به مرکزمان هل بدهد. با تأمل روی خودمان و بقیه می‌توانیم محکم شدن گره‌های جادوی دنیا را در مرکزمان دریابیم و متوجه ارتعاش منفی آن روی خودمان و بقیه شویم.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۶

ساحره دنیا قوی دانا زنی ست

حلّ سحر او به پای عامه نیست

جادوگر دنیا در مثل مانند پیرزنی بسیار دانا است که به صورت من ذهنی جلوه می کند و با سحر خود، چیزها را به مرکز انسان می آورد تا انسان بر حسب آن فکر و عمل کند. گشودن و حل این سحر، کار عامه مردم نیست که من ذهنی دارند و در سبب سازی ذهن با علت و معلول کار می کنند؛ بلکه باید با فضاگشایی و ارتعاش فضای گشوده شده این سحر را باطل کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۷

ور گشادی عقد او را عقلها

انبیا را کی فرستادی خدا؟

اگر عقل آدم های معمولی که من ذهنی دارند می توانست گره های سحر همانندگی دنیا را بگشاید و قدرت تشخیص این جادو را داشت، در این صورت خدا پیامبران را نمی فرستاد.

نکته: حال متوجه می شویم چرا وضع بشریت و خودمان این قدر خراب است و اشکالمان چیست. اشکالمان این است که ما قادر نیستیم با عقل من ذهنی گره های این سحر را باز کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۸

هین طلب کن خوش دمی عقدہ گشا

رازدان یَفْعَلُ اللّٰهَ مَا یَشا

به هوش باش و کسی را طلب کن که هم خوش نفس است و هم گره گشا، یعنی زنده به عشق است و براساس مرکز عدم و فضای گشوده شده حرف می زند و انرژی می فرستد. انسان فضاگشایی را بطلب که راز آیه «یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشاءُ»، «خدا هر چه بخواهد می کند.» را می داند، به ذهنش نمی رود و از طریق سبب سازی ذهن عمل نمی کند؛ بلکه از طریق «قضا و کُنْ فَاکان» عمل می کند.

نکته: با سبب سازی در ذهن و با دانش تئوری نمی توانیم رازدان «یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشاءُ» شویم، بلکه باید در عمل فضا را بگشاییم تا به رازی که زندگی آن را می داند پی ببریم.

قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۰

«... کَذٰلِکَ اللّٰهُ یَفْعَلُ مَا یَشاءُ.»

«... بدان سان که خدا هر چه بخواهد می کند.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۹

همچو ماهی بسته استت او به شست

شاهزاده ماند سالی و، تو شصت

*شست: قلاب ماهیگیری



ای انسان، این ساحره دنیا هشیاری تو را مانند ماهی به قلاب خود گرفتار کرده است. آن شاهزاده یک سال اسیر دنیا شد، اما تو به جای یک سال شصت سال است که اسیر همانیدگی‌های مرکزت و چیزهایی شده‌ای که به ذهنت می‌آوری. تا کی می‌خواهی اسیر این قلاب باشی؟ چرا از اختیارت استفاده نمی‌کنی و با فضاگشایی از قلاب آزاد نمی‌شوی؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۰

شصت سال از شستِ او در محنتی

نه خوشی، نه بر طریق سنتی

*محنت: درد، رنج

ای انسان، شصت سال است که در قلاب و دام همانیدگی‌های دنیا دچار رنج و عذاب هستی؛ نه شادی بی‌سبب و حقیقی داری و نه برحسب خواسته خدا و زندگی و برطبق سنت عارفان بزرگ که فضاگشایی است عمل می‌کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۱

فاسقی بدبخت، نه دنیات خوب

نه رهیده از وبال و از دُنب

*فاسق: گناهکار، تباهکار

*وبال: سختی، عذاب

*دُنب: جمع دُنب، به معنی گناه



تو در من ذهنی، تبه کارِ بدبختی هستی که با وجود همانیدگی‌های بسیاری که در مرکزت داری، نه دنیایت خوب است و نه آخرت. بنابراین از عذاب و بدبختی همانیدگی‌ها و از گناهان رها نشده‌ای و با سبب‌سازی قدرت بیرون آمدن از ذهن را نخواهی داشت.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۲

نَفَخِ او این عَقْدَه‌ها را سخت کرد

پس طلب کُن نَفْخَةَ خَلَّاقِ فَرْد

*نَفَخ: دَم، نَفَس

دمیدن دنیا و من‌ذهنی‌ات که با انقباض تو و آوردن چیزها به مرکزت اتفاق می‌افتد گره‌های همانیدگی و درد را بسیار محکم کرده‌است. پس منبسط شو، فضا را بگشا و نَفْخَةَ خداوند یا دَمِ خلق‌کننده یکتا را طلب کن.

نکته: دو جور دَم داریم. اولی بر اثر انقباض ما و توسط من‌ذهنی دمیده می‌شود و دومی پس از انبساط ما و توسط زندگی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۳

تا نَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي تو را

وارهاند زین و، گوید: برتر آ

*نَفَّخْتُ فِيهِ: دمیدم در او.

*رُوحِي: روحم، روح من



تا در اثر فضاگشایی تو، آن دمی که خداوند لحظه به لحظه از روح و هشیاری خودش در تو می‌دمد و همان «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» است، تو را از سحر دنیا و همانیدگی‌ها برهاند و بگوید: «با مرکز عدم بالاتر بیا و والاتر شو.»

قرآن کریم، سوره حَجْر (۱۵)، آیه ۲۹

«فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ.»

«چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۴

جز به نَفَخِ حَقِ نَسُوزِ نَفَخِ سِحْرِ

نَفَخِ قَهْرِ اسْتِ اَيْنِ وَ، اَنْ دَمِ نَفَخِ مِهْرِ

افسون سحر همانیدگی‌ها را فقط با فضاگشایی و با جاری شدن دم ایزدی می‌توان سوزاند و از بین برد، زیرا دمیدن دنیا و افسون ساحرانۀ همانیدگی‌ها قهر خداست، درحالی‌که دمِ زندگی، دمِ مهر و عشق خداست.

نکته ۱: غیر از نَفَخِ خداوند که با فضای گشوده‌شده به ما دمیده می‌شود، هیچ چیزی نَفَخِ سِحْرِ را باطل نمی‌کند.

نکته ۲: سبب‌سازی ذهن یا هر کارِ ذهنی که در ذهن انجام دهیم، به نَفَخِ قَهْرِ کمک می‌کند، نه به نَفَخِ مِهْرِ. مادامی که در ذهن زندگی کنیم، نَفَخِ خداوند که دمِ عشق است به ما نمی‌رسد.

نکته ۳: اگر فضا را بگشاییم، دمِ ایزدی که نَفَخِ عشق است هر لحظه ما را زنده و مشکلاتمان را حل می‌کند، فکرهای خلاق می‌آفریند، کائنات را به تعظیم در مقابل ما وامی‌دارد و درون و بیرون زندگی ما از رحمت ایزدی متبرک می‌شود.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۵

رحمتِ او سابق است از قهرِ او

سابقی خواهی، برو سابقِ بچو

*سابقی: سبقت

*سابق: شخصی پیشتاز، سابقون: پیشی گیرندگان در ایمان و عمل صالح

رحمت خداوند و لطف و کمک او در این لحظه، از قهر او که موجب اجرای قوانینش می شود بیشتر است. ولی تو با آوردن چیزها به مرکزت خود را از آن محروم کرده ای. اگر می خواهی از همه پیشی بگیری و از جنس زندگی شوی، برو آن سابق را بچو که خود زندگی است و یا کسی مثل مولانا را پیدا کن که به خدا زنده شده است و می تواند به تو کمک کند.

قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۱۰

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»

«سه دیگر، آن ها که سبقت بسته بودند و اینک پیش افتاده اند.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۶

تا رسی اندر نفوسِ زُوجَتْ

کای شَهِ مسحور، اینک مَخْرَجَتْ

*مسحور: سحرزده، جادوشده

*مَخْرَج: محل خروج، جای نجات و خلاصی



ای انسان سحرشده، تو لحظه به لحظه فضا را باز و مرکز را عدم کن تا با زندگی و با انسان‌های زنده شده به خدا مانند مولانا همدم و قرین شده و از جنس آن‌ها شوی و این راه نجات و خروج تو از سحر و جادوی همانیدگی‌هاست.

قرآن کریم، سوره تکویر (۸۱)، آیه ۷

«وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ.»

«و چون روح‌ها با تن‌ها قرین گردند.»

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۲ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com